

حق زن بر کنترل بدن خود

علیرضا آل بویه*

چکیده

دیدگاه‌های گوناگونی درباره سقط جنین، از منظر اخلاقی، طرح شده است. برخی بر آنند که سقط جنین، به لحاظ اخلاقی، از لحظه لقاح مطلقاً نادرست است. حتی در صورتی که جان مادر در معرض خطر باشد؛ در مقابل، عده‌ای معتقدند نه تنها سقط کردن جنین در طول مدت بارداری نادرست نیست، بلکه کشتن نوزاد تازه متولد شده نیز نادرست نیست. گروه سوم قائل به تفصیل‌اند: برخی سقط جنین را در صورتی مجاز می‌دانند که جان مادر در معرض خطر باشد؛ برخی میان مراحل مختلف بارداری تفاوت قائل شده‌اند؛ برخی میان بارداری خواسته و ناخواسته تفاوت قائل شده‌اند و در صورتی که بارداری ناخواسته باشد سقط جنین را مجاز دانسته‌اند و در صورتی که بارداری با خواست مادر باشد تنها در صورتی سقط جنین مجاز است که جان مادر در معرض خطر باشد و ... جویدیث جارویث تامسون تفصیل اخیر را مطرح کرده است. وی برای نخستین بار در مقاله‌ای که در سال ۱۹۷۱م. نوشت میان بارداری خواسته و ناخواسته تفاوت قائل شد و سقط جنین را در صورتی که بارداری ناخواسته باشد، مجاز دانست. در این مقاله، به نقد و بررسی بخشی از ادعای تامسون در این زمینه پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها

سقط جنین، بارداری خواسته، بارداری ناخواسته، ویولن نواز.

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.....alireza.alebouyeh@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۰۵/۰۲ تاریخ تأیید: ۱۳۹۰/۰۶/۲۴



مقدمه

درباره درستی یا نادرستی سقط جنین به لحاظ اخلاقی آرا و انظار گوناگونی مطرح شده است: برخی به نادرستی آن به طور مطلق حکم کرده‌اند، حتی در صورتی که جان مادر در معرض خطر باشد. در مقابل، برخی به درستی آن به طور مطلق حکم کرده‌اند و برخی نیز قائل به تفصیل شده‌اند. جودیت جارویث تامسون از فیلسوفان اخلاقی است که قائل به تفصیل است. او میان بارداری خواسته و ناخواسته تفاوت قائل شده است و سقط جنین را تنها در بارداری ناخواسته مجاز می‌داند. مقاله او که در سال ۱۹۷۱ با «عنوان دفاع از سقط جنین» منتشر شد تأثیر بسزایی در تغییر درک ماهیت و مفاد اختلافات درباره سقط جنین داشت. پیش از انتشار مقاله تامسون دیدگاه رایج (در محافل دانشگاهی و غیردانشگاهی) این بود که شخص بودن یا نبودن جنین مسئله‌ای اساسی و بنیادی و شاید تعیین کننده برای مجاز بودن سقط جنین به لحاظ اخلاقی است.

تامسون به جهت استدلال با قبول این پیش فرض که جنین از لحظه لقاح شخص است و متقاعد کردن خواننده به قبول اینکه با این همه سقط جنین در مواردی ممکن است مجاز باشد، نشان داد که شخص بودن یا نبودن جنین مسئله‌ای اساسی و بنیادی در بحث سقط جنین نیست و نباید تمام مسئله درباره سقط جنین را بر شخص بودن یا نبودن جنین متمرکز کرد.

تامسون در پی آن بود که این دیدگاه رایج را که به راحتی می‌توان مسئله سقط جنین را با پرسش‌هایی درباره اینکه جنین واجد حق حیات است یا نه حل و فصل کرد، بی‌اساس جلوه دهد و این کار را با ذکر مثال‌هایی که در آن مثال‌ها کشتن اشخاص بی‌گناه مجاز به نظر می‌رسد به انجام رساند. در واقع، او این دیدگاه را که کسی که حق حیات دارد به دلیل این حق حیاتش دژ مستحکم اخلاقی و مناقشه‌ناپذیری بر ضد کشته‌نشدن در اختیار دارد، به چالش کشید. (Nancy, 1984, p. 179) تامسون نشان داد که کسانی که می‌خواهند درباره مجاز بودن یا نبودن سقط جنین بحث کنند باید به پرسش‌های اساسی‌تری درباره لوازم حق حیات بپردازند.

۱. استدلال رایج بر نادرستی سقط جنین

مخالفان سقط جنین معمولاً چنین استدلال می‌کنند که جنین انسان است و کشتن انسان جایز نیست و در نتیجه سقط جنین که در واقع کشتن جنین است به لحاظ اخلاقی جایز نمی‌باشد و



معمولاً زمان انسان بودن جنین را از زمان لقاح می‌دانند و استدلال‌هایی بر آن اقامه می‌کنند. تامسون از فیلسوفان اخلاقی^۱ است که گرچه استدلال‌های اقامه شده بر انسان بودن جنین را از لحظه لقاح قوی نمی‌داند و ترسیم حد فاصل انسان بودن و نبودن را در مراحل مختلف جنینی مبهم می‌داند، ولی با این حال سیر بحث اخلاقی خود را درباره سقط جنین بر این فرض مسلم می‌گیرد که جنین از زمان لقاح شخص انسانی به‌شمار می‌آید؛^۲ گرچه معتقد است جنین مسلماً پیش از تولد به شخص انسانی تبدیل می‌شود.^۳

در نتیجه، از آنجا که هر شخصی حق حیات دارد، جنین نیز، در نگاه نخست، باید حق حیات داشته باشد؛ ولی یک نکته باید در نظر گرفته شود و آن اینکه مادر حق تصمیم‌گیری درباره بدن خود را دارد و اوست که درباره اینکه چه چیزی در بدنش یا نسبت به بدنش رخ دهد، باید تصمیم بگیرد و این حق با حق حیات جنین در تعارض است. اما به ظاهر حق حیات شخص و از جمله جنین قوی‌تر و جدی‌تر از حق تصمیم‌گیری مادر نسبت به بدنش بوده و بر آن می‌چربد و از این رو سقط کردن جنین، به لحاظ اخلاقی، نادرست است. در مقابل، تامسون معتقد است گرچه جنین حق حیات دارد، ولی این بدان معنا نیست که زن مجبور به استفاده از بدنش برای حفظ جنین است، همان‌گونه که کسی که از نارسایی کلیه رنج می‌برد و در صورت عدم استفاده از کلیه‌های شما خواهد مرد، حق حیات او آنقدر قوی نیست که حقی به استفاده از کلیه‌های شما داشته باشد. جنین نیز هیچ‌گونه حقی به استفاده از بدن زن باردار ندارد و حق حیات جنین آنقدر قوی نیست که بر حق کنترل زن باردار به بدنش بچربد.

۲. اختلاف در فهم مراد تامسون

شاید با نگاه نخست به مقاله تامسون چنین تحلیلی به‌دست آید و ویراستاران (بکویت و پویمن) مجموعه مقالات برگزیده سقط جنین با عنوان جر و بحث ناظر به سقط جنین نیز، در مقدمه‌ای که بر استدلال‌های از طریق حق زن بر بدنش زده‌اند چنین تحلیلی ارائه داده‌اند. (Pojman and Beckwith, 1998, p. 116) ولی دیوید بونین با رد چنین تحلیلی معتقد است مثال ویولن‌نواز تامسون به معنای انکار چربیدن حق حیات ویولن‌نواز بر حق کنترل شما بر بدن خودتان نیست و در صورتی که تعارض میان حق حیات ویولن‌نواز و حق کنترل شما بر بدن خودتان در کار باشد مطمئناً از نظر تامسون حق حیات بر حق کنترل بر بدن می‌چربد.





مدعای اصلی تامسون این است که جدا شدن شما از ویولن نواز حق حیات در نگاه نخست او را نقض نمی‌کند؛ یعنی گرچه ویولن نواز حق حیات دارد ولی حقی برای استفاده از کلیه‌های شما ندارد و بنابراین، اگر شما خود را از او جدا کنید، کاری انجام نداده‌اید که با حق حیات او در تعارض باشد. به بیان دیگر، در اینجا سخن در این نیست که حق حیات و حق کنترل بر بدن با یکدیگر در تعارض‌اند تا اینکه ببینیم کدام یک بر دیگری می‌چربد، چراکه در صورت وجود چنین تعارضی مسلماً حق حیات بر حق کنترل بر بدن می‌چربد، بلکه سخن در این است که لازمه حق حیات داشتن ویولن نواز این نیست که دیگران همه باید در خدمت حق حیات او باشند و هرچه برای اصل حیات یا استمرار حیات او لازم است را برای او فراهم کنند. بنابراین، گرچه ویولن نواز حق حیات دارد ولی حقی به استفاده از کلیه‌های شما ندارد؛ در مورد زن و جنین نیز چنین است و از نظر تامسون، تعارضی میان حق حیات جنین و حق زن بر بدنش در کار نیست؛ چراکه اگر چنین تعارضی در کار باشد مسلماً حق حیات جنین بر حق زن بر کنترل بر بدنش می‌چربد، بلکه ادعای او این است که لازمه حق حیات جنین این نیست که زن هر آنچه برای حیات جنین یا استمرار حیات او لازم است را باید فراهم کند. (Boonin, 2003, p. 136-137)

فرنسیس بکویت در پاسخ به این اشکال بونین می‌گوید: «من همچنان بر رأی خودم هستم، چون با تأمل در نوزادان و کودکان تازه به راه افتاده روشن می‌شود که آنها نمی‌توانند بدون کمک بزرگسالان ادامه حیات دهند و به حق معتقدیم که بار مسئولیت کمک به آنان در نگاه نخست بر دوش والدین آنان است. اما گمان نمی‌کنیم که این وظیفه والدین در اثر رضایت صرف آنان باشد، بدین معنا که حضور کودکان در این عالم مطلقاً مرهون نیکوکاری و خیرخواهی غیرالزامی والدین آنان باشد. به راستی ما از اینکه همسایگانمان اجازه دهند کودکان تازه متولد شده‌شان از گرسنگی بمیرند وحشت زده می‌شویم، زیرا لازمه نگهداری از کودکان صرف پول، وقت و تلاش‌های بدنی و ذهنی برای خریدن و آماده‌سازی غذاهای مناسب برای کودکان و نظارت بر رفاه آنان است. (Beckwith, 2007, p. 270)

از این رو، این سخن درست به نظر می‌رسد که «حق حیات» کودکان مستلزم فراهم کردن این ضروریات اساسی برای آنان است، حتی اگر لازمه چنین کارهایی تلاش‌های بدنی و ذهنی و توجهات شخصی بیشتر مادران نسبت به کودکان و صرف هزینه و وقت کمتر برای فعالیت‌های

شخصی خودشان باشد. اما اگر این بچه‌ها جنین باشند، لازمه ادامه حیات آنها فراهم کردن ضروریات اساسی مشابهی برای آنهاست. لازمه فراهم کردن این ضروریات اساسی برای جنین نیز تلاش‌های بدنی و ذهنی و توجه خاص به امور جنین و توجه کمتر به امور و لذات شخصی است. در نتیجه، اگر حق حیات کودک مستلزم وظایف خاصی از سوی والدین بعد از تولد باشد و این وظایف والدین عین همان اموری باشد که کودک قبل از تولد برای زنده ماندن بدانها (یعنی غذا و جان‌پناه) نیاز دارد، اما با این حال کسی بگوید که این کودک را می‌توان قبل از تولد به قتل رساند حتی اگر مرگ او به این دلیل موجه باشد که او هیچ حقی به آن امور پیش از تولد نداشته است و تنها بعد از تولد است که به آن امور حق پیدا می‌کند در آن صورت منصفانه است بگوییم تامسون این مطلب را که جنین حق حیاتی دارد که بر حق زن بر کنترل بدنش می‌چربد، رد می‌کند. (Ibid)

اینک پرسش این است که نزاع بر سر چیست؟ آیا نزاع درباره فهم درست مراد و مقصود تامسون است یا درستی رأی و نظر او؟ اگر نزاع بر سر مراد تامسون باشد، ظاهراً حق با بونین است، چون گرچه این عبارت تامسون «بر فرض که شما حق تصمیم‌گیری داشته باشید که در بدنتان و بر سر بدنتان چه روی دهد، ولی حق حیات شخص بر حق تصمیم‌گیری شما بر اینکه در بدنتان و بر سر بدنتان چه اتفاقی بیفتد، می‌چربد» (Thomson, 1971, p. 49) بر تحلیل بکویت دلالت دارد، ولی با تأمل در عباراتی که تامسون بعد از این عبارت در توضیح دیدگاهش آورده است تحلیل دیوید بونین از دیدگاه تامسون درست به نظر می‌رسد، آنجا که می‌گوید:

این واقعیت که ویولن نواز برای استمرار حیات به استفاده مستمر از کلیه‌های شما نیاز دارد، ثابت نمی‌کند که او حق استفاده مستمر از کلیه‌های شما را دارد. او یقیناً هیچ‌گونه حقی در برابر شما ندارد، مبنی بر اینکه شما باید امکان استفاده مستمر از کلیه‌های خود را به او بدهید. هیچ‌کس هیچ‌گونه حقی نسبت به استفاده از کلیه‌های شما ندارد، مگر اینکه شما چنین حقی به او داده باشید؛ و هیچ‌کس حقی در برابر شما ندارد که [بگوید] شما باید این حق را به او بدهید؛ اگر شما به او اجازه دهید تا به استفاده از کلیه‌های شما ادامه دهد، لطفی از جانب شما در حق اوست و استفاده مستمر از کلیه‌های شما چیزی نیست که او بتواند به‌عنوان حقش





از شما طلب کند. او هیچ‌گونه حقی در برابر هیچ کس دیگری [نیز] ندارد به‌طوری که آنان اجازه استفاده مستمر از کلیه‌های شما را به او بدهند. یقیناً او هیچ حقی در برابر انجمن دوستداران موسیقی [نیز] ندارد، به‌طوری که آنان ملزم باشند در اولین فرصت او را به شما متصل کنند. (Ibid., p. 55)

همان‌گونه که از این عبارت فهمیده می‌شود، تامسون تعارضی واقعی میان حق حیات و حق تصمیم‌گیری شما بر اینکه در بدنتان و بر سر بدنتان چه اتفاقی بیفتد قائل نیست، بلکه معتقد است حق حیات و یولن‌نواز حق اعطای هرگونه اموری که برای ادامه حیات بدانها نیاز دارد را به او نمی‌دهد و در مورد جنین نیز درست است که جنین حق حیات دارد ولی حق استفاده از بدن مادر را ندارد، مگر اینکه مادر چنین حقی را به او داده باشد؛ و اگر چنان تعارضی نیز در کار باشد، تعارضی ظاهری است نه واقعی.

ولی اگر نزاع بر سر درستی سخن تامسون باشد (همان‌گونه که خواهد آمد) حق با بکویت است، چون آن‌گونه که تامسون و هم‌فکرانش حق حیات را معنا می‌کنند چیزی جز واژه‌ای تهی از معنا باقی نمی‌ماند. ظاهراً بونین در پی آن است که مراد تامسون را بیان کند و بکویت نیز در مقدمه‌اش بر استدلال‌های از طریق حق زن بر بدنش در مجموعه مقالات برگزیده سقط‌جنین با عنوان جر و بحث ناظر به سقط‌جنین در پی همین منظور بوده است، ولی در بیان مراد خود در کتاب تعریف حیات در واقع به رد دیدگاه تامسون پرداخته است. (Beckwith, 2007, p. 270)

۳. استدلال تامسون

تامسون میان بارداری خواسته و ناخواسته و در موارد بارداری ناخواسته میان بارداری ناشی از تجاوز به‌عنف و غیر آن و مواردی که جان مادر در معرض خطر باشد یا نباشد تفاوت قائل است. در واقع، تامسون در سه مورد سقط‌جنین را اخلاقاً مجاز می‌داند؛ یکی در جایی که جان مادر در معرض خطر است (گرچه مادر به اراده و خواست خود باردار شده باشد) دوم، بارداری ناخواسته و ناشی از تجاوز به‌عنف و سوم، بارداری ناخواسته ناشی از نقص در وسایل جلوگیری از بارداری. در این مقاله تنها به مورد سوم پرداخته می‌شود. شیوه تامسون در استدلال این است که با ذکر مثال‌هایی مشابه مادر و جنین که گویی مطلب در آن مثال‌ها واضح و روشن است، بحث مورد نظر را پی گرفته و سعی در حل و فصل کردن آن دارد. از این‌رو، بحث خود را

با ذکر این مثال آغاز می کند که:

تصور کن صبح از خواب بیدار شده‌ای و خود را در بستر پشت به پشت و یولن نوازی بی هوش می‌یابی، و یولن نوازی بی هوش و مشهور. از قرار معلوم او به بیماری کلیوی کشنده‌ای مبتلا شده است و «انجمن دوستداران موسیقی» همه اسناد پزشکی موجود را بررسی کرده‌اند و فهمیده‌اند که تنها تو گروه خونی مناسب را برای کمک به او داری. لذا آنان تو را ربوده‌اند و شب گذشته دستگاه جریان خون و یولن نواز را به جریان خون تو وصل کرده‌اند، به طوری که کلیه‌های تو می‌توانند سموم را از خون او دفع کنند، همان گونه که از خون تو دفع می‌کنند. اکنون مدیر بیمارستان به تو می‌گوید: «ببین، ما متأسفیم، انجمن دوستداران موسیقی این [بلا] را سر تو آورده‌اند. اگر ما می‌دانستیم، هرگز اجازه چنین کاری را نمی‌دادیم. اما به هر حال، آنان این کار را کرده‌اند و [جریان خون] و یولن نواز در حال حاضر به [جریان خون] تو متصل است. جدا شدن تو از او همان و مرگ او در دم همان. اما ناراحت نباش، این کار بیشتر از نه ماه طول نمی‌کشد. تا آن زمان او از این بیماری بهبود می‌یابد و به سلامت می‌توان او را از تو جدا کرد». آیا از لحاظ اخلاقی بر تو واجب است که به این وضعیت تن بدهی؟ بدون تردید اگر چنین کنی، لطفی بزرگ [در حق او] انجام داده‌ای. اما آیا بر تو واجب است به آن تن دهی؟ اگر نه نه ماه بلکه نه سال طول بکشد، چطور؟ یا حتی بیشتر؟ اگر مدیر بیمارستان بگوید «من قبول دارم که بدشانسی است، ولی در حال حاضر باید در بستر بمانی و تا آخر عمر و یولن نواز به تو متصل باشد. همه افراد حق حیات دارند و یولن نواز هم شخص به‌شمار می‌آید. بر فرض که تو حق تصمیم‌گیری داشته باشی که در بدنت و بر سر بدنت چه روی دهد، ولی حق حیات شخص بر حق تصمیم‌گیری تو بر اینکه در بدنت و بر سر بدنت چه اتفاقی بیفتد، می‌چربد لذا شما هرگز نمی‌توانید از او جدا شوید». (Thomson, 1971, p. 48-49)

تامسون بارداری ناشی از تجاوز به‌عنف را شبیه اتصال جریان خون و یولن نواز به شخص دیگر می‌داند و می‌گوید: همان گونه که تو به یولن نواز اجازه استفاده از کلیه‌هایت را نداده‌ای و بالاجبار جریان خون او را به جریان خون تو متصل کرده‌اند، لذا اخلاقاً ملزم نیستی نه ماه با





ویولن نواز سرکنی تا او بهبود یابد، زن باردار نیز که در اثر تجاوز به عنف باردار شده، و با خواست خود تن به چنین عملی نداده است مجبور نیست نه ماه حاملگی را تحمل کند؛ چرا که او به جنین حق استفاده از بدنش را نداده است. به بیان دیگر، باید لازمه حق حیات داشتن تبیین شود. لازمه حق حیات داشتن این است که دست کم کمترین چیزی که انسان برای ادامه حیات نیاز دارد برآورده شود. اما به گفته تامسون، فرض کنید آنچه در واقع حداقل چیزی است که انسانی برای ادامه حیات به آن نیاز دارد، چیزی باشد که او اصلاً هیچ گونه حقی نسبت به برآورده شدن آن ندارد.

به گفته تامسون، اگر مبتلا به بیماری ای هستم که سرانجام آن مرگ است و تنها چیزی که جان مرا نجات می دهد تماس دست سرد هنرمندی (که در شهر دیگری زندگی می کند) با پیشانی گرم من است، در آن صورت با وجود این، من هیچ گونه حقی نسبت به تماس دست سرد او با پیشانی گرم خود ندارم، بلی اگر او با هواپیما از راهی دور به بالین من آید، لطف شایانی در حق من کرده است، اما من اصلاً هیچ گونه حقی بر او ندارم. در مورد ویولن نواز نیز حق حیات او و نیاز او به استفاده مستمر از کلیه های تو برای ادامه حیات ثابت نمی کند که او حق استفاده مستمر از کلیه های تو را دارد و هیچ کس دیگری نیز چنین حقی را بر تو ندارد مگر اینکه خود تو چنین حقی را به او بدهی و هیچ کس نمی تواند مدعی شود که تو باید چنین حقی را به او بدهی. بلی اگر تو چنین لطفی کنی، لطفی در حق او کرده ای. اگر نه نه ماه بلکه نه سال باید در بستر با او سپری کنی تا بهبود یابد، آیا کسی می تواند مدعی شود که شما ملزم به انجام چنین کاری هستید؟ (Ibid., p. 55)

در مورد جنین نیز درست است که جنین حق حیات دارد، ولی اگر مادر به هر دلیلی خواهان جنین نبوده است (خواه بارداری ناشی از تجاوز به عنف باشد و یا با توجه به استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری، باز باردار شده باشد) در حقیقت اجازه استفاده از بدن خود را به جنین نداده است و در نتیجه جنین حقی برای استفاده از بدن زن باردار ندارد و زن می تواند جنین را با سقط کردن از خود دور کند، گرچه به مرگ او نیز منجر شود.

تامسون در ادامه می گوید با روش دیگری این مشکل را توضیح دهد. وی می گوید:

اگر کسی را از حقتش محروم کنیم، با او ظالمانه رفتار کرده ایم. فرض کنید به

پسر بچه‌ای و برادر کوچکش مشترکاً به مناسبت عید کریسمس جعبه شکلاتی داده‌اند. اگر برادر بزرگ‌تر جعبه را بگیرد و هیچ‌یک از شکلات‌ها را به برادرش ندهد، به او ظلم کرده است، زیرا برادر کوچک‌تر حق برخورداری از نصف شکلات‌ها را داشته است. اما فرض کنید شما جریان خون خود را از نوازنده ویولن قطع می‌کنید، زیرا می‌دانید در غیر این صورت باید نه سال در بستر در کنار او باشید؛ مطمئناً شما به او ظلم نکرده‌اید، زیرا حق استفاده از کلیه‌های خود را به او نداده‌اید و هیچ کس دیگری نیز نمی‌تواند چنین حقی را به او داده باشد. ولی باید توجه داشت که شما با جدا کردن خودتان او را می‌کشید و نوازندگان ویولن، مانند هر فرد دیگری حق حیات دارند. از این رو، بر اساس دیدگاهی که هم اینک بررسی کردیم، ویولون‌نواز این حق را دارد که کشته نشود. بنابراین، در اینجا شما کاری را انجام می‌دهید که او ظاهراً بر شما حق دارد آن را نسبت به او انجام دهید، ولی شما در انجام ندادن این کار نسبت به او مرتکب ظلمی نشده‌اید.

۳۷



عقوبت

حق زن بر کنترل بدن خود

از این رو، تامسون در اینجا اصلاحی را انجام می‌دهد و آن اینکه «حق حیات عبارت از حق کشته‌نشدن نیست، بلکه عبارت است از ظالمانه کشته‌نشدن» و این اصلاح این امکان را به او می‌دهد که این واقعیت را که «ویولن‌نواز حق حیات دارد» با این واقعیت که «شما با جدا کردن خود از او و در نتیجه کشتن او ظلمی به او نکرده‌اید»، با یکدیگر سازگار کنید. «زیرا اگر ظالمانه او را نکشته باشید، حق حیات او را نقض نکرده‌اید». (Ibid., p. 57)

با این توضیح و اصلاح، در واقع، تامسون در صدد است ضعفی را که در استدلال بر ضد سقط جنین می‌بیند برجسته کند و آن اینکه مخالفان سقط جنین برای اثبات نادرستی آن اصلاً کافی نیست که اثبات کنند جنین شخص است و همه اشخاص حق حیات دارند، بلکه لازم است اثبات کنند که «کشتن جنین نقض حق حیات اوست؛ یعنی سقط جنین قتلی ظالمانه است. آیا واقعاً چنین است؟». (Ibid.)

تامسون در ادامه با توجه به تفاوتی که در بارداری ناشی از تجاوز به عنف و بارداری ناخواسته به دلیل نقض در وسایل جلوگیری از بارداری وجود دارد می‌کوشد به شیوه دیگری مسئله را در قسم دوم فیصله دهد. آن تفاوت عبارت است از اینکه در قسم نخست زن هیچ‌گونه اراده و خواستی چه در باردار شدن و چه درباره مقدمات باردار شدن نداشته است، اما در قسم دوم گرچه



زن نمی‌خواسته باردار شود ولی مقدمات باردار شدن، یعنی تن به آمیزش جنسی دادن را با خواست و اراده خود برگزیده است، هر چند برای باردار نشدن تمهیداتی اندیشیده باشد، از جمله استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری. آیا در قسم دوم «زن تا حدی مسئول حضور و در واقع مسئول وجود شخص متولد نشده در درون خود نیست؟ بدون تردید، زن بچه متولد نشده را به درون خود دعوت نکرده است. اما آیا همان مسئولیت جزئی او در قبال وجود بچه در درون [رحم] خود او حق استفاده از بدنش را به بچه نمی‌دهد؟ اگر چنین باشد، در آن صورت سقط جنین بیشتر به پسر بچه‌ای می‌ماند که [همه] شکلات‌ها را تصاحب می‌کند و شباهت کمتری به جداشدن شما از ویولن نواز دارد؛ چنین کاری محروم ساختن او از حقی است که دارد و لذا انجام آن ظلم خواهد بود». (Ibid., p. 57-58)

تامسون در اینجا متذکر می‌شود که این مطلب حتی در موردی که جان مادر در معرض خطر است ولی مادر با میل و اختیار خود باردار شده باشد نیز صادق است؛ «یعنی اگر او به میل و اختیار خود بچه را به وجود آورده باشد، اکنون چگونه می‌تواند حتی برای دفاع از خود او را بکشد؟». (Ibid., p. 58)

تامسون برای پاسخ به این اشکال به مثال دیگری توسل می‌جوید:

اگر هوای اتاق دم کرده است و من پنجره را باز کنم تا هوای اتاق عوض شود و [ناگهان] دزدی از پنجره وارد اتاق شود، نامعقول است که گفته شود: «او اکنون می‌تواند [در خانه] بماند، زیرا بازکننده پنجره حق استفاده از خانه را به او داده است و خود او تا اندازه‌ای مسئول حضور دزد در خانه است. او با اختیار خود امکان ورود دزد به خانه را داد، با اینکه کاملاً می‌دانست اشخاصی هستند که کارشان دزدی است». این گفته زمانی نامعقول‌تر است که من بیرون پنجره‌ها نرده‌هایی نصب کرده باشم تا کاملاً از ورود دزدان به خانه‌ام جلوگیری کنم و تنها به سبب نقصی در نصب نرده‌ها دزدی وارد خانه‌ام شده باشد. به همین اندازه نامعقول است اگر تصور کنیم که شخص دزد نیست که از دیوار بالا آمده و وارد اتاق شده است، بلکه شخص بی‌گناهی است که اشتهاً به آن خانه وارد شده یا در آن فرو افتاده است. همچنین موردی شبیه به این را در نظر بگیرید که: [ذرات] نطفه انسان‌ها مانند گرده در هوا سرگردان‌اند و اگر شما پنجره‌ها را باز کنید،

ممکن است یکی از آنها وارد خانه شده و در فرش‌ها یا رومبلی‌هایتان ریشه بدواند، شما بچه نمی‌خواهید، لذا پنجره‌هایتان را با بهترین و مرغوب‌ترین حفاظ‌های توری‌ای که می‌شود خرید محکم می‌بندید. اما همان‌گونه که ممکن است اتفاق بیفتد و در موارد بسیار نادری واقعاً اتفاق می‌افتد، یکی از حفاظ‌های توری معیوب است، لذا نطفه‌ای به داخل اتاق خانه وارد می‌شود و در آنجا ریشه می‌گیرد. آیا این گیاه انسانی که مراحل رشد خود را طی می‌کند حق استفاده از خانه شما را دارد؟ مطمئناً خیر؛ با وجود این واقعیت که شما به میل و اختیار خود پنجره‌های خانه خود را باز کرده‌اید، آگاهانه فرش‌ها و مبلمان روکش‌دار نگهداری کرده‌اید و می‌دانستید که حفاظ‌های توری گاهی معیوب هستند. ممکن است کسی بگوید شما مسئول ریشه‌گیری آن گیاه انسانی هستید و لذا حقی نسبت به خانه شما دارد، زیرا با تمام این حرف‌ها شما می‌توانستید بدون فرش و مبلمان یا با پنجره‌ها و درهای کاملاً درزگیری‌شده زندگی خود را سپری کنید. اما این استدلال هم اصلاً درست نیست، زیرا بر همین مبنا هر کسی می‌تواند از طریق عمل رحم‌برداری یا به هر تقدیر در هیچ شرایطی بدون قشونی از محافظان (قابل اعتماد) نگذاشتن خانه، از باردار شدن از راه تجاوز به عنف جلوگیری کند. (Ibid., p. 58-59)

۴. اشکالات استدلال تامسون

اشکالات بسیاری به استدلال تامسون وارد شده و می‌توان وارد کرد، از جمله:

۱.۴ اشکالات متافیزیکی

یکی از اشکالاتی که فرنیسیس بکویت به استدلال تامسون وارد کرده است اشکالات متافیزیکی استدلال اوست. وی متافیزیک را قلمروی از فلسفه می‌داند که به پرسش‌های مربوط به بنیان‌های نهایی و سرشت اشیا در جهان می‌پردازد، مانند مسئله ذهن-بدن، هویت، خدایا، وجود و سرشت جهان، وجود و ماهیت روح. از این رو، از نظر بکویت اگر اخلاق ناظر به سقط جنین را به گونه‌ای تفسیر کنیم که منوط به سرشت کودک متولد نشده شود، در آن صورت مسئله‌ای است که از طریق دیدگاهی متافیزیکی درباره انسان باید حل و فصل شود.

البته تامسون با استدلال خود در واقع می‌کوشد نشان دهد که با قبول شخص بودن جنین و



شان منزلت اخلاقی آن دیگر جایی برای جر و بحث‌های متافیزیکی باقی نمی‌ماند، چون با این کار مبنای متافیزیکی طرف مقابل را درباره شخص بودن جنین پذیرفته است. اما به اعتقاد بکویت، اشتباه است که از این سخن آنان استنتاج کنیم که تامسون و هم‌فکرانش دیدگاه مخالفان سقط جنین را درباره سرشت جنین در واقع پذیرفته‌اند، حتی اگر آنان مدعی شوند که چنین کاری را کرده‌اند. آنچه تامسون درباره شخص بودن پذیرفته است دیدگاه مخالفان سقط جنین در این باره نیست، بلکه دیدگاهی درباره شخص بودن است که با دیدگاه مخالفان سقط جنین تنها تا آنجا سازگار است که با فهم آزادی خواهانه او درباره استقلال و انتخاب منطبق است. «توفیق استدلال او و هم‌فکرانش مبتنی بر قبول دیدگاهی درباره شخص است که افراد را از دیگر اشخاص منفک کند، مگر در آن روابطی که ناشی از انتخاب صریح آنان باشد. اگر این چیزی باشد که تامسون و هم‌فکرانش از شخص فهم می‌کنند که به‌ظاهر چنین به نظر می‌رسد، اما این دیدگاه مخالفان سقط جنین درباره شخص نیست. دیدگاه آنان این است که موجودات انسانی اشخاص در اجتماع هستند و وظایف طبیعی خاصی به‌عنوان اعضای جامعه خود دارند که ناشی از نقش‌هایشان به‌عنوان مادر، پدر، شهروند، بچه و غیره است.» (Beckwith, 2007, p. 176)

۲.۴. اختیارگرایی و مسئولیت

تامسون با توجه به مثالی که ذکر کرد، انسان را در روابط و مناسبات اجتماعی در صورتی ملزم به وظایف اخلاقی می‌داند که با اراده و اختیار خود در آن روابط و مناسبات وارد شده باشد و زن باردار نیز در صورتی نسبت به جنین وظیفه‌ای اخلاقی دارد که با اراده و اختیار خود خواهان جنین باشد و در غیر این صورت هیچ وظیفه‌ای نسبت به جنین ندارد. او منکر هرگونه ارتباط ناشی از بارداری میان جنین و مادر است و می‌گوید: «ممکن است گفته شود صرفاً این واقعیت که جنین یک شخص است مهم نیست، بلکه اینکه جنین شخصی است که زن نسبت به او مسئولیت ویژه‌ای دارد از این واقعیت ناشی می‌شود که آن زن مادر اوست، مهم است... مطمئناً ما هیچ‌گونه «مسئولیت ویژه»‌ای از این قبیل نسبت به شخصی نداریم، مگر اینکه آن را به تصریح یا به تلویح به عهده گرفته باشیم.» (Thomson, 1971, p. 64-65)

آیا واقعاً در تمامی موارد وظایف اخلاقی، اراده و اختیار آدمی دخالت دارد؟ اگر زوجی به دلیل بچه نخواستن هنگام آمیزش جنسی تمامی احتیاطات لازم را برای بچه دارنشدن رعایت

کرده باشند، ولی با این همه زن باردار شود و به جای سقط کردن تصمیم به اتمام بارداری بگیرد در حالی که شوهر از این تصمیم مطلع نیست، آیا پس از تولد، شوهر می‌تواند مدعی شود که به دلیل آنکه بچه نمی‌خواسته، وظیفه‌ای نسبت به این بچه ندارد و از وظایف پدری و از جمله دادن نفقه خودداری کند؟ آیا فرد مستی را که هنگام رانندگی موجب قتل نفس می‌شود، حتی اگر قبل از رانندگی قصد کشتن کسی را نداشته باشد مسئول عملش نمی‌دانیم و اخلاقاً او را دم نمی‌کنیم؟ (Beckwith, 2007, p. 182-183) آیا می‌توان گفت موتورسواری که بر حسب تصادف باعث مجروح شدن فردی شده است، هیچ‌گونه وظیفه خاصی نسبت به شخص مجروح ندارد، تنها بدین دلیل که با خواست و اراده خود چنین وظیفه‌ای را نپذیرفته است؟ آیا می‌توان گفت بچه‌ها هیچ وظیفه خاصی نسبت به والدین خود ندارند چون با خواست و اراده خود این وظیفه را نپذیرفته‌اند؟ مسلماً این‌گونه نیست که تمامی وظایف خاص ما در مورد دیگران ناشی از اراده و خواست ما باشد.

فرض کنید مادری که ناخواسته باردار شده است ناخواسته نیز مجبور به ادامه بارداری شود و یا در مدت بارداری در حالت بی‌هوشی به سر برد تا اینکه هم‌زمان با تولد بچه او نیز از اجبار یا حالت بی‌هوشی خلاصی یابد. آیا می‌توان گفت مادر چون بچه نمی‌خواسته است هیچ مسئولیتی نسبت به این بچه ندارد؟ خود تامسون نیز می‌پذیرد که اگر در بارداری ناخواسته یک ساعتی بیشتر به اتمام بارداری نمانده باشد، سقط جنین کاری غیراخلاقی و ظالمانه است (Thomson, 1971, p. 60) تا چه رسد به اینکه بچه نیز متولد شده باشد. این مثال حاکی از آن است که تفاوتی میان تولد و پیش از تولد از جهت رابطه مادر و فرزندی و مسئولیت‌های ویژه مادری وجود ندارد.

مثال دیگری که می‌تواند اختیاری بودن قبول مسئولیت مادر را به چالش بکشد این است که: فرض کنید زنی که ناخواسته باردار شده است تصمیم می‌گیرد فرزندش را به زوج دیگری به فرزندخواندگی بدهد. به بیان دیگر، اجازه می‌دهد که جنین از بدنش در مدت بارداری استفاده کند، ولی تصریح می‌کند که نمی‌خواهد از بچه پس از تولد مراقبت کند. او جهت استراحت به اتاقکی در کوهستان می‌رود و در همین حین برف سنگینی می‌بارد به گونه‌ای که تمامی راه‌های مواصلاتی به شهر به مدت دو هفته مسدود می‌شود. در این اتاقک ذخیره کافی غذا و آب برای مادر وجود دارد، اما نه شیشه شیر هست، نه شیری و نه غذای دیگری که مناسب بچه





تازه متولد شده باشد. در همین مدت درد زایمان زن شروع شده و دختر بچه سالمی متولد می‌شود. تنها راه زنده ماندن این نوزاد استفاده از شیر مادر است که به صورت طبیعی فراهم می‌شود. آیا این مادر هیچ وظیفه اخلاقی‌ای نسبت به بکارگیری بدنش (برخلاف خواسته‌اش که به تصریح بیان کرده است) و شیردادن این نوزاد دارد؟ (Poupard, 2007, p. 5) بر اساس نظر تامسون و هم‌فکرانش، به خصوص دیوید بوئین، که زن را مسئول به وجود آمدن جنین می‌داند نه مسئول نیازهای او یا مسئول اوضاع و احوالی که موجب نیاز آن بچه می‌شود (Boonin, 2003, p. 175) مادر هیچ‌گونه وظیفه‌ای برای به کارگیری بدنش و شیردادن نوزاد ندارد حتی اگر به مرگ نوزاد به دلیل گرسنگی و تشنگی بینجامد. باز فرض کنید که این مادر بچه‌گره‌ای را با خود آورده باشد و این بچه‌گره در شرایط یکسانی با این دختر بچه قرار داشته باشد. اگر این مادر به جای شیردادن بچه خود شیرش را به بچه‌گره بدهد، اخلاقاً چگونه باید داوری کرد؟ در مجموع، او این بچه‌گره را می‌خواهد و از پیش تصریح کرده است که نمی‌خواهد از این بچه پس از تولدش مراقبت کند. او در حالی که به بچه در حال مردنش نگاه می‌کند این شعارش را تکرار می‌کند که «بدنم، انتخابم». (Poupard, 2007, p. 5)

اگر بعد از دو هفته بچه‌اش از گرسنگی و تشنگی بمیرد درباره اعمال چنین زنی چه باید گفت؟ همچنین اگر بچه مرده باشد و بچه‌گره زنده باشد، چگونه باید داوری اخلاقی کنیم؟ آیا چنین اعمالی اخلاقاً مذموم نیست؟ آیا چنین اعمالی نهایت بی‌وجدانی و خودخواهی مادر را نشان نمی‌دهد؟ به جد می‌توان گفت که حق استقلال مادر آنقدر قوی نیست که مردن چنین بچه‌ای را توجیه کند و برای چنین مادری بسیار مشکل است که بتواند چنین رفتاری را با تمسک به استقلال بدنی‌اش توجیه کند. بنابراین، با توجه به اینکه چنین مادری اخلاقاً موظف به تغذیه بچه‌اش است نتیجه می‌شود که وظایف اخلاقی مادر نسبت به بچه‌اش اختیاری نیست و از سوی دیگر، تفاوتی میان پس از تولد و پیش از تولد با توجه به مبنای پذیرفته شده تامسون وجود ندارد.

۳.۴. تامسون و اخلاق خانواده

استدلال تامسون فاجعه‌ای برای اخلاق خانواده است و لازمه استدلال او این است که مادر وظیفه خاصی نسبت به فرزند ندارد و به‌طور کلی چیزی به نام اخلاق خانواده وجود ندارد (Beckwith, 1996, p. 164) حال آنکه این مطلب خلاف تصور عموم مردم است، چراکه ما دیون

خاصی به والدین خود احساس می‌کنیم، در حالی که هیچ نقشی در پذیرفتن نقش فرزندی نداشته‌ایم. همچنین برادران و خواهران نسبت به یکدیگر عنایت و وظایف ویژه‌ای به لحاظ اخلاقی دارند، حال آنکه نه به صورت تصریحی و نه تلویحی تعهدی را نسبت به یکدیگر پذیرفته‌اند. (Sommers, 1986, cited from: Beckwith, 1996, p.165)

۴.۴. تفاوت مثال ویولن‌نواز و مثال جنین و مادر

مثال ویولن‌نواز تامسون گرچه شباهت‌هایی با مورد مادر و جنین دارد ولی تفاوت‌هایی نیز دارد که به لحاظ اخلاقی این تفاوت‌ها مهم بوده و در سیر بحث تأثیرگذارند.

۱.۴.۴. رحم مادر مکان طبیعی تکون و رشد جنین

مثال مورد نظر تامسون با مورد جنین و مادر تفاوت اساسی دارد، چراکه ویولن‌نواز به‌طور غیرطبیعی و مصنوعی به شخص دیگری متصل شده تا جان‌ش نجات یابد و به‌طور طبیعی جان‌ش وابسته به انسان خاصی نیست ولی حیات جنین به‌طور طبیعی وابسته به مادر است و لذا می‌توان گفت که حقی نسبت به بدن مادر دارد. به بیان دیگر، جنین از بدن مادر به وجود آمده است و رشد طبیعی جنین در رحم مادر است و هر انسانی به‌طور طبیعی، باید این سیر درون‌رحمی را طی کند و رحم مادر محیط زیست طبیعی جنین است، حال آنکه متصل شدن به نحوی غیرطبیعی و مصنوعی به فردی بیگانه محیط زیست طبیعی برای ویولن‌نواز به‌شمار نمی‌آید، پس تفاوت فاحشی میان جنین و ویولن‌نواز وجود دارد و جنین حقی طبیعی نسبت به محیط زیستش، یعنی رحم مادر، در نگاه نخست دارد.

از سوی دیگر، پرورش جنین در رحم وظیفه طبیعی مادر است یا به این دلیل که اعضای خانواده وظایف خاصی نسبت به یکدیگر دارند و این وظیفه ناشی از توافقات ارادی نیست و یا به این دلیل که رحم مادر برای حمایت از جنین ایجاد شده است، در حالی که کلیه‌های انسان برای خود انسان طراحی شده‌اند نه برای بیگانگان نسبت به بیمار.^۴

۲.۴.۴. بارداری زن را زمین‌گیر نمی‌کند

از تفاوت‌های مهم میان ویولن‌نواز و زن باردار این است که معمولاً زن باردار در زمان بارداری لازم نیست در بیمارستان بستری شود یا در بستر استراحت کند، بلکه به کارهای روزمره





خود می‌پردازد و بارداری مانع انجام کارهایش نیست، ولی در مثال ویولن‌نواز شخص به مدت نه ماه باید در بیمارستان بستری باشد و همین کار او را از انجام کارهای روزانه بازمی‌دارد. و اگر مثال ویولن‌نواز به گونه‌ای اصلاح شود که مانع انجام کارهای روزمره شخص نشود در آن صورت چه بسا جدا شدن شخص از ویولن‌نواز بدون اینکه مانع جدی برای انجام کارهای شخصی باشد اخلاقاً مجاز نباشد. (Lotz, 2005, p.10) و در نتیجه سقط جنین نیز اخلاقاً نمی‌تواند مجاز باشد.

۵.۴. لازمه دیدگاه تامسون مجاز بودن خودکشی است

خودکشی که انتخابی کاملاً عمدی برای خاتمه دادن به حیات خود است به لحاظ اخلاقی نادرست است، چون تصمیمی مستقیم بر ضد ارزشی اساسی، یعنی حیات است. تامسون از یک سو، بر حق حیات انسان‌ها تأکید می‌کند و از سوی دیگر، بر حق زن درباره تصمیم‌گیری در خصوص اینکه در بدنش و بر بدنش چه رخ دهد. اگر حق تصمیم‌گیری درباره بدن حقی مطلق باشد، پس زن حتی می‌تواند دست به خودکشی بزند و دست به خودکشی زدن در واقع نقض حیات خود است و از این رو، این دو اصل اگر به اطلاق خود باقی بمانند متعارض خواهند بود.

۶.۴. تفاوت میان نجات دادن جان و سلب حیات

تامسون معتقد است گرچه جنین انسان است و حق حیات دارد ولی حق حیات داشتن مستلزم آن نیست که اگر برای استیفای این حق، نیاز به استفاده از بدن شخص دیگری داشتیم، حق استفاده از بدن دیگری را نیز داریم و آن شخص نیز باید زمینه استیفای این حق را برای ما فراهم آورد. این ادعا در صورتی درست است که نجات جان کسی از طریق استفاده از بدن من امکان‌پذیر باشد و من هیچ‌گونه وظیفه‌ای در چنین مواردی ندارم و آن شخص نیز هیچ حقی به استفاده از بدن من ندارد. برای مثال، جینی که در آزمایشگاه رشد کرده و تنها در صورتی زنده می‌ماند که در رحم زنی جای گیرد، هیچ حقی نسبت به بدن هیچ زنی ندارد، اما این مطلب هیچ ربطی به مسئله سقط جنین ندارد، زیرا در سقط جنین مادر برای استفاده انحصاری از بدن خودش، باید جنین را نابود کند و این کاملاً مطلب دیگری است.

باروخ برادی با ذکر این مقدمه، میان سلب حیات و نجات دادن تمایز قائل می‌شود، حتی در

صورتی که وظیفه ما انجام ندادن اولی و انجام دادن دومی باشد. او وظیفه دوم را ضعیف تر از وظیفه اول می داند، چرا که ممکن است در شرایطی وظیفه اول متوجه ما نشود، ولی وظیفه دوم همچنان بر عهده ما باشد. برای مثال، اگر نجات جان دیگری مستلزم این باشد که تمام دارایی ام را صرف نجات جان او کنم، این کار هر چند شرافت مندانه است ولی الزامی متوجه من نمی کند، عین همین مطلب را می توان درباره کسی اظهار داشت که من می توانم جان او را از طریق اعطای اجازه استفاده از بدنم به مدتی طولانی نجات دهم. اما اگر من را تهدید کنند به اینکه اگر شخص مورد نظر را نکشی تمام داراییات را مصادره می کنیم، از دست دادن تمام دارایی مجوزی برای به قتل رساندن آن شخص نمی شود.

برادی با جاری ساختن مثال ویولن نواز تامسون در مورد سقط جنین، استدلال او را به صورت زیر تنسیق می کند:

الف. فرض کنید حق حیات جنین شامل حق کشته نشدن به دست زنی که او را حمل می کند، می شود؟

ب. ولی خودداری از کشتن جنین به معنای اجازه استفاده مستمر از بدن زن است؟

ج. بنابراین، فرض نخست ما مستلزم این است که حق حیات جنین حق استفاده مستمر از بدن زن را دربرمی گیرد؟

د. ولی ما همه پذیرفته ایم که جنین حق استفاده مستمر از بدن زن را ندارد؟

بنابراین، حق حیات جنین نمی تواند شامل حق کشته شدن به دست زن مورد بحث نشود.

و سپس با نکته پیش گفته خود درباره تمایز میان سلب حیات و نجات دادن کسی استدلال تامسون را با چالش مواجه می کند، چرا که «با پذیرفتن اینکه جنین هیچ حقی نسبت به استفاده مستمر از بدن زن را ندارد، او این حق را صرفاً به این دلیل ندارد که استفاده مستمر جان او را نجات می دهد، اما ممکن است دلایل دیگری وجود داشته باشد بر اینکه چرا او واجد چنین حقی است. یک دلیل این است که تنها راه برای خاتمه دادن استفاده جنین از بدن زن کشتن جنین است و این کاری است که نه او و نه ما حق انجام آن را نداریم». (Brody, 1989, p. 213) در واقع برادی مقدمه «د» را تنها در مواردی صادق می داند، که نجات دادن جان جنین محل بحث باشد، نه در مواردی که سلب حیات او محل بحث است.





نتیجه آنکه از نظر برادی تامسون صدق ادعایش درباره سقط جنین را به اثبات نرسانده است، چون آنچنان که باید و شاید به تمایز میان وظیفه ما نسبت به نجات جان و سلب حیات نپرداخته است^۵ و با در نظر گرفتن چنین تمایزی، از زمانی که جنین به انسان تبدیل می‌شود (که از نظر تامسون طبق فرض از زمان لقاح است)، مادر برای بازیافتن کنترل بر بدنش حق سقط کردن آن را ندارد. (Ibid, p. 214)

۷.۴. بی‌معنایی حق حیات‌داشتن جنین

براساس نظر تامسون، جنین حق حیات دارد. حال پرسش این است که اگر مادر حداقل‌هایی را که جنین برای ادامه حیات خود به آنها نیاز دارد در اختیار او نگذارد آیا حق حیات جنین بی‌معنا نخواهد شد. (Levine and Cox, 2006, p. 6) بی‌شک حیات جنین بستگی تام و تمام به مادر دارد و جنین از طریق بدن مادر تغذیه کرده و رشد می‌کند. حال اگر گفته شود جنین مانند هر انسان دیگری حق حیات دارد ولی مادر هیچ وظیفه‌ای در قبال او ندارد، مسلماً حق حیات داشتن او بی‌معناست.

۸.۴. رضایت به آمیزش جنسی و رضایت به بارداری

از نظر تامسون، در مثال ویولن‌نواز چون شما اجازه استفاده از کلیه‌هایتان را به او نداده‌اید، او حق استفاده از کلیه‌های شما را ندارد و در مورد بارداری تنها موارد بارداری ناشی از تجاوز به‌عنف است که زن با میل و اراده خود تن به آمیزش جنسی نداده است و در واقع نمی‌خواسته باردار شود و اگر در مثال ویولن‌نواز شما می‌توانید از او جدا شوید چون حق استفاده از کلیه‌هایتان را به او اعطا نکرده‌اید، زن نیز در موارد بارداری ناشی از تجاوز به‌عنف حق جداشدن از جنین را دارد، چون نه تنها نمی‌خواسته باردار شود، بلکه هیچ‌گونه تمایلی به آمیزش نیز نداشته است تا گفته شود زن مسئول به وجود آمدن جنین است.

اما در مواردی که زن با میل و اراده خود تن به آمیزش جنسی می‌دهد، ولی نمی‌خواهد باردار شود آیا می‌توان گفت چون او با میل و اراده خود تن به آمیزش جنسی داده است در واقع خود او مسئول به وجود آمدن جنین است و رضایت‌دادن به آمیزش در واقع رضایت‌دادن به بارداری است؟ اگر او رضایت به آمیزش جنسی نمی‌داد، آیا بارداری‌ای تحقق می‌یافت؟ بنابراین، اگر

بر فرض، مثال ویولن نواز درست از کار درآید تنها در موارد تجاوز به عنف کارایی دارد و تنها در چنین مواردی بر اساس نظر تامسون سقط جنین به لحاظ اخلاقی مجاز است.

تامسون میان تن دادن به آمیزش جنسی و رضایت دادن به بارداری تفکیک قائل می‌شود؛ بدین معنا که زنی که با اختیار و اراده خود تن به آمیزش جنسی داده است لزوماً رضایت به باردار شدن نداده است، زیرا اگر زنی به آمیزش جنسی پردازد ولی هیچ‌گونه قصد و نیتی برای بچه‌دار شدن نداشته باشد و تمامی احتیاط‌های لازم برای جلوگیری از بارداری را انجام داده باشد، هیچ‌گونه رضایت تصریحی یا تلویحی به باردار شدن و حفظ و مراقبت از جنین نداده است و در نتیجه زن هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال جنین ندارد.

تامسون برای توضیح دیدگاهش از مثال دم کردن هوای اتاق و باز کردن پنجره برای تعویض هوای اتاق و ورود ناگهانی دزد از طریق پنجره استفاده کرده و این سخن را که «او می‌تواند در خانه بماند، زیرا بازکننده پنجره حق استفاده از خانه را به او داده است و خود او تا اندازه‌ای مسئول حضور دزد در خانه است» نامعقول می‌داند. این گفته زمانی نامعقول‌تر است که بیرون پنجره‌ها نرده‌هایی نصب شده باشد تا کاملاً از ورود دزدان به خانه جلوگیری کند و تنها به سبب نقصی در نصب نرده‌ها دزدی وارد خانه شده باشد. به همین اندازه نامعقول است اگر تصور کنیم که شخص دزد نیست که از دیوار بالا آمده و وارد اتاق شده است، بلکه شخص بی‌گناهی است که اشتبهاً به آن خانه وارد شده یا در آن فرو افتاده است. تامسون در ادامه این مطلب را در مورد ذرات سرگردان نطفه در هوا و ورود بدون اجازه آنها از طریق پنجره به داخل خانه و ریشه دواندن در فرش‌ها و رومبلی‌ها پیاده می‌کند. (Thomson, 1971, p. 58-59)

مک دونالدگ برای اینکه این مطلب را وضوح بیشتری ببخشد از مثال‌های دیگری کمک گرفته است؛ رضایت به زندگی کردن در منطقه‌ای طوفان‌خیز، یا سرگردان بودن در جنگلی پر از خرس بدین معنا نیست که او به سرطان ریه، از بین رفتن مال و اموالش، یا غذای خرس شدن رضایت داده است. (McDonagh, 1999, p. 179) دیوید بونین می‌گوید فرض کنید شخصی به نام تد بر حسب اتفاق پولش را بر روی میزی در رستوران که او و دوستش بیل ناهار خورده بودند جا گذاشته است. گرچه تد در ارتکاب چنین اشتباهی مقصر است ولی مطمئناً اظهار این سخن نامعقول است که او با گذاشتن پول بر روی میز هنگام غذا خوردن تلویحاً رضایت خود را برای





برداشته شدن پول از سوی پیش خدمت به عنوان انعام اعلان کرده است. (Boonin, 2003, p. 157) پس همان گونه که رضایت به سیگار کشیدن، رضایت دادن به سرطان ریه به شمار نمی آید و رضایت دادن به سرگردانی در جنگل رضایت دادن به غذای خرس شدن نیست همچنین رضایت دادن به آمیزش جنسی رضایت دادن به بارداری نیست. (Beckwith, 2007, p. 179)

از نظر فرنسیس بکویت، گرچه تامسون، مک دوناگ و بونین کوشیده‌اند میان آمیزش جنسی و بارداری تفکیک قائل شوند، ولی تفکیک این دو از یکدیگر خیلی روشن نیست، هر چند چنین حوادثی رابطه علی و معلولی با یکدیگر داشته باشند؛ مانند سرگردانی در جنگل و مورد حمله خرس واقع شدن، مبتلا به سرطان ریه شدن در نتیجه کشیدن سیگار، جا گذاشتن پول بر روی میز در رستوران و برداشتن آن از سوی پیش خدمت به عنوان انعام یا متصل شدن به ویولن نواز بی هوش به طور غیرارادی، زیرا از نظر افراد بسیاری معقول به نظر می رسد که آمیزش جنسی در واقع بخشی از بارداری است. آمیزش جنسی در واقع عملی است که نتیجه طراحی شده آن بارداری است، گرچه ممکن است خواستی به آن تعلق نگرفته باشد. اما نه مانند سرطان ریه ناشی از سیگار کشیدن، زیرا اگر اندام‌واره انسان را به عنوان یک ذات یگانه با اهداف طبیعی خاص، استعداد‌های اساسی، توان و ویژگی‌ها در نظر بگیریم، در آن صورت می توان گفت که غایت (یا هدف) اعضای تناسلی تولید مثل (یعنی بارداری) است. چون اسپرم و اوول اساساً برای چنین منظوری طراحی شده‌اند. اما سیگار از مصنوعات بشری است که هدف گذاری آن از سوی سازنده اش مشخص می شود. سیگار یک موجود زنده و ذات یگانه نیست تا اجزایش با یکدیگر برای هدف خاصی مؤثر باشد. (Ibid., p. 180) بنابراین، لازمه رضایت دادن به آمیزش جنسی رضایت دادن به بارداری است، خواه چنین لازمه‌ای را قصد کرده باشد یا نه. (Ibid.) البته آمیزش جنسی اهداف دیگری را نیز در ضمن خود دارد.

در مثال مهاجم، عمل زن موجب نشده است که او داخل خانه شود، بلکه زن تنها مانع را از سر راه او برداشته است و این خود فرد مهاجم است که با اراده و اختیار خود وارد خانه شده است و خود او مسئول وارد شدنش در خانه است. اما در بارداری ارادی چنین هیچ نقشی در پدید آمدن خود یا حضورش در رحم مادر ندارد و در واقع این مادر و پدر هستند که موجب به وجود آمدن جنین شده‌اند. از این رو، می توان گفت که این ادعای تامسون که «اگر زن و شوهر

تمامی احتیاطات معقول را برای بچه‌دارنشدن اندیشیده باشند، آنها به دلیل ارتباط زیست‌شناختی شان با جنینی که به وجود آمده است مسئولیت خاصی در مورد جنین ندارند» (Thomson, 1971, p. 58) درست نیست. (Beckwith, 2007, p. 183)

مری ان وارن، که خود از موافقان سقط‌جنین است، استدلال تامسون را در غیرموارد تجاوز به‌عنف قانع‌کننده نمی‌داند و می‌گوید: «در موارد متعارف بارداری ناخواسته، یک زن با اعمال و رفتارهای خودش مسئولیت جنین را پذیرفته است، زیرا اگر الف به شیوه‌ای رفتار کند که می‌توانست از آن اجتناب ورزد و می‌داند که آن شیوه، مثلاً، یک درصد احتمال دارد مستلزم ایجاد انسانی دارای حق حیات باشد، و به آن شیوه رفتار کند در عین اینکه وقوف داشته باشد که اگر این قضیه (بچه‌دار شدن) اتفاق بیفتد، آنگاه آن انسان تلف خواهد شد مگر اینکه الف کارهای خاصی را برای زنده نگه‌داشتن او انجام دهد، در این صورت اصلاً روشن نیست که وقتی اتفاق بیفتد، «الف» از هرگونه تکلیفی نسبت به آنچه پیشاپیش می‌دانست برای زنده نگه‌داشتن آن انسان لازم است فارغ است [یا نه]». (Warren, 2002, p. 226)

در واقع، وارن استدلال تامسون را تنها در موارد تجاوز به‌عنف که زن هیچ‌گونه اختیار و اراده‌ای در باردارشدن خودش نداشته است پذیرفته و او را مسئول به وجود آمدن جنین نمی‌داند.

وارن در پاسخ به این اشکال که فراموش کردن خوردن قرص ضد بارداری در یک روز و موظف به تکمیل بارداری ناخواسته بودن نامعقول است، می‌گوید: «با فرض قبول اینکه جنین حقوق اخلاقی تام و تمام دارد، نمی‌توانیم از جدی گرفتن این سخن نامعقول اجتناب ورزیم». (Ibid., p. 225) وی سپس با جرح و تعدیلی مثال تامسون را بدین صورت ترسیم می‌کند که: «فرض کنید که ویولن نوازان به‌خصوص دست‌خوش نوعی بیماری هستند که تنها راه بهبودی آنان استفاده از جریان خون شخصی دیگر به مدت نه ماه است و به همین دلیل انجمن دوستداران موسیقی تشکیل شده است و آنان اتفاق نظر دارند که هر زمانی که ویولن‌نوازی به نوعی بیماری مبتلا شود آنان قرعه خواهند کشید و بازنده به هر طریق ممکن تنها و تنها فردی خواهد بود که قادر به نجات دادن او [ویولن‌نواز بیمار] است. حُب در این صورت، اگر شما با اختیار خود در این انجمن شرکت کرده باشید، آیا موظف خواهید بود در معالجه این ویولن‌نواز همکاری





کنید؟ مسلماً شما پیش از موعد قول نداده‌اید که موظف به همکاری باشید، لیکن شما عمداً خود را در موقعیتی قرار داده‌اید که در آن ممکن است جان انسانی تلف شود، اگر [در نجات دادن] او همکاری نکنید. مطمئناً این دلیل دست کم دلیلی در نگاه نخست به سود این فرض است که شما موظفید در بستر با ویولن نواز بمانید. فرض کنید شما کاری کرده‌اید که نامتان عمداً از قرعه دربیاید؛ مطمئناً این امر تقریباً دلیلی قوی بر این باور است که شما چنین وظیفه‌ای داشته‌اید». (Ibid.)

او در مقابل این سخن که عدم شباهت قابل توجهی میان مورد اصلاح شده ویولن نواز و مورد بارداری ناخواسته وجود دارد که مسئولیت زن را به طور چشم‌گیری کاهش می‌دهد، زیرا چون خود زن با اعمال و رفتارهایی باعث شده است که جنین پا به عرصه هستی بگذارد پس خود او این حق را دارد که از ادامه حیات او جلوگیری کند، در حالی که اگر جنین بدون دخالت زن به طور مستقل و خودخواسته به وجود می‌آمد، مسلماً زن چنین حقی نمی‌داشت و در این صورت جنین در اثر اعمال ارادی زن برای تداوم حیاتش وابسته به او می‌شد، می‌گوید: «به نظر من «الف» هیچ‌گونه حقی برای به وجود آوردن موجودی دارای حقوق اخلاقی تام و تمام (ب)، چه به طور آگاهانه و چه به عنوان نتیجه قابل پیش‌بینی اعمال و رفتارهای ارادی‌ای که او می‌توانست از آنها احتراز ورزد، و سپس امتناع از انجام دادن آنچه او از قبل می‌دانست برای زنده نگه داشتن آن موجود لازم است، ندارد؛ همان‌طور که حق ندارد با شخص حاضری (موجودی) به توافق برسد که در نتیجه آن، آن شخص اجازه یابد از او درخواست کند که زندگی‌اش را نجات دهد و او به هنگام چنین درخواستی از انجام دادن آن مضایقه کند. بنابراین، مسئولیت «الف» در مورد حیات «ب» ظاهراً وظیفه او را در زنده‌نگه داشتن «ب» کاهش نمی‌دهد، در صورتی که او مسئول قرار گرفتن «ب» در وضعیتی باشد که تنها او می‌تواند «ب» را نجات دهد». (Ibid., p. 226) وارن دوباره متذکر می‌شود که اگر حقوق اخلاقی تام و تمام جنین را بپذیریم، مجاز بودن سقط جنین پیچیده و دشوار می‌شود. از این رو، می‌کوشد با تفکیک میان انسان ژنتیکی و انسان اخلاقی و انکار شخص بودن جنین از لحظه لقاح حق حیات تمام‌عیار برای جنین را انکار کند.

۹.۴. مجاز بودن سقط جنین و کشتن جنین

از این استدلال که «زن باردار هیچ وظیفه اخلاقی‌ای نسبت به ادامه بارداری ناخواسته ندارد،

چون حق استفاده از بدنش را به جنین نداده است، پس می‌تواند به بارداری‌اش خاتمه دهد» نمی‌توان استنتاج کرد که زن حق کشتن جنین را دارد، بلکه او باید جنین را از رحم خود بیرون کند نه آنکه آن را تکه تکه کرده و بکشد. در نتیجه، اگر ابزار و وسایل نگهداری جنین در خارج از رحم آنقدر پیشرفت کند که از همان لحظات اولیه بارداری امکان انتقال جنین از رحم به دستگاه حفظ حیات و نگهداری از جنین به‌خوبی میسر شود، در آن صورت زن باید به‌گونه‌ای عمل کند که جنین صحیح و سالم به این دستگاه منتقل شود. در واقع، چنین وظیفه‌ای متوجه زن باردار است، چرا که زن تنها حق کنترل بدن خودش را دارد و باید به‌گونه‌ای عمل کند تا این حق را تحقق بخشد و اعمال چنین حقی مسلماً نباید مستلزم سلب حیات از موجود دیگری شود. اما زنان بسیاری که سقط جنین را انتخاب می‌کنند نمی‌خواهند جنین زنده بماند در صورتی که جنین بتواند مستقل از مادر به حیات خود ادامه دهد، چون آنها هنوز این جنین و شخصی را که این جنین به آن تبدیل می‌شود بچه خود می‌دانند، بچه‌ای که او را نمی‌خواسته است. این دیدگاه نشان می‌دهد که با پیشرفت‌های پزشکی و زیست‌پذیری جنین در خارج از رحم تعداد سقط جنین به لحاظ اخلاقی مجاز، به تدریج کم شده و به صفر خواهد رسید. (Levine and Cox, 2006, p. 9)

۵۱



تأملات

حق زن بر کنترل بدن خود

۱۰۴. پاسخی غیرمتعارف به تامسون

تقریباً همه مخالفان تامسون معقدند در حالی که جدا شدن از ویولن‌نواز اخلاقاً مجاز است ولی با این حال سقط جنین مجاز نیست و به‌ندرت یافت می‌شوند کسانی که استدلال کنند که چون نمی‌توان از ویولن‌نواز جدا شد و باید جان ویولن‌نواز را حفظ کرد، بنابراین، باید از جنین نیز محافظت کرد و سقط جنین جایز نیست. دیوید هرشنو در مقاله «سقط جنین و پیچیدگی‌ها: تحلیلی از عوامل اخلاقاً نامربوط در آزمایش خیالی ویولن‌نواز تامسون»^۶ از چنین دیدگاه نامتعارفی دفاع می‌کند. او در مقاله‌اش می‌کوشد خواننده را قانع کند که جدا شدن از ویولن‌نواز ظالمانه است.

او می‌گوید: شاید بیشتر ما با تامسون هم‌عقیده باشیم که نمی‌توانیم بدون اینکه به ویولن‌نواز اجازه استفاده از کلیه‌هایمان را داده باشیم همراه او نه ماه در بستر بمانیم و می‌توانیم از او جدا شویم، گرچه به مرگ او بینجامد و دلیل متعارف آن نیز این است که «این بدن من است و



ویولن نواز حق استفاده از آن را ندارد». درست است که ویولن نواز حق حیات دارد ولی حق حیات تنها او را در برابر کشته شدن ظالمانه حفظ می کند. حق حیات او مستلزم این نیست که همه باید در خدمت او باشند و هر کاری که لازم است برای زنده ماندن انجام دهند.

او برای آنکه جنبه های انحرافی آزمایش خیالی تامسون مشخص شود داستان های خیالی دیگری را تصویر می کند که استقلال بدنی شخص و حق دفاع از خود به او اجازه نمی دهد که از نجات جان شخص دیگری که به بدن او وابسته است استنکاف ورزد. نخستین مثال نقضی او زیست شناس دریایی مستقر در کشتی است که در دریا کیلومترها دور از ساحل جهت تحقیقات لنگر انداخته است. وی تمهیدات لازم برای قایقی که او را چندین ماه بر روی آب نگه دارد اندیشیده بود. قایق او پر بود از امکاناتی مانند غذا، آب، دارو و همچنین لوازم گران قیمت؛ صدها هزار دلار تجهیزات که او سالها برای گردآوری آنها وقت صرف کرده بود و همچنین اطلاعات مقدماتی ای که جهت این کار جمع آوری کرده بود و دوباره فراهم آوردن آنها امکان پذیر نبود. وی تمام عمرش را صرف جمع آوری و آماده سازی این طرح کرده بود. این سخن گراف نیست که این طرح به زندگی او معنا می بخشد.

کشتی همراه با این پژوهشگر و مسافران سفر را آغاز کرد. دست بر قضا به یک باره انفجاری در کشتی رخ داد و حتی بی سیم نیز آسیب دید و امکان مخابره اعلام خطر و درخواست کمک نبود. همه افراد مردند و یا غرق شدند مگر کودک خردسالی که اگر بی درنگ از آب های سرد بیرون کشیده نمی شد از پا در می آمد. اما هیچ جایی برای او در قایق نبود مگر اینکه تجهیزات گران قیمت و اطلاعات جایگزین ناپذیر از قایق بیرون ریخته می شدند و برای همیشه محو می شدند. حتی در این صورت نیز قایق آنقدر شلوغ بود که این کودک بالاجبار می بایست در دامن زیست شناس بنشیند و یا زیست شناس می بایست به گونه ای بنشیند و بخوابد که به کودک فشار زیادی وارد شود. این تدبیر موجب می شد که یا این پژوهشگر ماهها ناراحتی به میزان ماههای بارداری را تحمل کند و یا وضع نامساعد ویولن نواز را.

آیا این پژوهشگر اخلاقاً مجاز است بگذارد این کودک غرق شود؟ به نظر می رسد این پژوهشگر باید جان کودک را نجات دهد گرچه به از دست دادن کار مهم و حیاتی اش بینجامد و مجبور شود ماهها ناراحتی بدنی را تحمل کند و پس از آن نیز دیگر نتواند طرح انجام نشده اش

را انجام دهد، چون نه وقتش را دارد و نه منابعی که بتواند یک بار دیگر برنامه‌ریزی کند. چرا این پژوهشگر باید اینقدر برای دیگری ایثار کند ولی شخصی با کلیه‌های سالم نباید چنین کند. آیا به این دلیل که شخص سالم ربوده شده است؟ به نظر هرشنوو باید در این مسئله تردید کرد، چون ما می‌توانیم ماجرای زیست‌شناس را به گونه‌ای تصویر کنیم که او نیز ربوده شده باشد. تصور کنید گارد ساحلی فاسدی آنها را از مسیر اصلی خارج کرده و به مسیری هدایت کرده باشند که تحت محافظت گارد ساحلی نیست و در نتیجه در صورت بروز هرگونه حادثه‌ای امکان درخواست کمک وجود ندارد. آیا در چنین صورتی می‌توان گفت که این پژوهشگر می‌تواند از نجات جان کودک استنکاف ورزد، چون او مسئول قطع ارتباط با پلیس ساحلی یا بداقبالی آن کودک نبوده است؟ مطمئناً نه.^۷ (Hershenov, 2001, p. 135)

۱۱.۴. اشکال مثال هنری فوندا

تامسون درباره‌ی مثال دست سرد هنرمندی به نام هنری فوندا و اینکه هیچ وظیفه‌ای متوجه او برای سفر کردن و گذاشتن دست سردش بر روی سر بیمار به جهت بهبودی او ندارد بر حق است. اما رابطه‌ای میان زن باردار و جنین وجود دارد که میان هنری فوندا و بیمار وجود ندارد: هنری فوندا نسبت به بیمار بیگانه است و هیچ نسبتی با او ندارد ولی زن باردار در واقع سبب وجودی و مادر جنین به شمار می‌آید و نمی‌تواند در قبال سرنوشت جنین بی تفاوت باشد. از سوی دیگر، اگر آن هنرمند برای گذاشتن دست سردش بر روی سر بیمار لازم نباشد سفری طولانی را پشت سر بگذارد، بلکه تنها باید عرض اتاقی را طی کرده و پا در اتاق بیمار گذاشته و دست سردش را بر روی سر بیمار بگذارد تا او بهبود یابد، آیا در این صورت باز نیز می‌توان گفت هیچ‌گونه وظیفه اخلاقی‌ای متوجه این هنرمند نیست؟ آیا با انکار چنین وظایف اخلاقی‌ای جایی برای برخی از مفاهیم اخلاقی باقی می‌ماند؟

۱۲.۴. تأملی دیگر در استدلال تامسون

اعمال آدمی در یک تقسیم‌بندی به دو دسته ارادی و غیرارادی تقسیم می‌شوند و اعمال ارادی نیز به اعمال اکراهی، اضطراری و اختیاری قابل تقسیم‌اند. اعمال غیرارادی همان اعمال جبری هستند که در آنها پیش روی فاعل تنها یک راه بیشتر نیست و تخلف از آن یکی نیز امکان‌پذیر





نیست، مانند سقوط کردن. کسی که در حال سقوط کردن است گرچه علم دارد به اینکه دارد سقوط می‌کند ولی یک راه بیشتر پیش رو ندارد و آن هم سقوط کردن است؛ در اینجا هیچ‌گونه اراده‌ای در کار نیست.

اعمال ارادی عبارت از اعمالی‌اند که پیش روی فاعل بیش از یک راه وجود دارد و فاعل با اراده خود می‌تواند یکی از راه‌ها را برگزیند، ولی با این حال ممکن است با اکراه یا اضطراب انجام‌دادن کار خاصی را برگزیند. از این‌رو، اعمال اکراهی عبارت‌اند از اعمالی که تهدیدی در انجام کار در میان باشد و عامل تهدیدکننده انسان دیگری باشد، مانند اینکه کسی را تهدید می‌کنند به کشتن کسی، به گونه‌ای که اگر از انجام‌دادن این کار سرباز زند خودش را خواهند کشت. در اعمال اضطرابی نیز هر چند راه‌های متعددی پیش روی فاعل هست ولی عامل طبیعی (نه انسانی) این راه‌ها را محدود می‌کند مانند کسی که در بیابانی اضطراب به خوردن گوشت حیوان مرده پیدا می‌کند. در اینجا محدودیت‌های طبیعی او را مضطر به خوردن گوشت حیوان کرده است، چراکه در غیراین صورت خواهد مرد.

در دو صورت اکراه و اضطراب، گرچه به یک لحاظ شخص مکره و مضطر یک راه بیشتر پیش روی خود ندارد تا یکی را اختیار کند ولی در واقع می‌تواند ترک آن فعل را اراده کند، هر چند منجر به مرگش می‌شود. اعمال اختیاری نیز عبارت‌اند از اعمالی که فاعل می‌تواند در میان چند راه پیش روی خود یک راه را انتخاب کند و در برگزیدن این یک راه هیچ اکراه و اضطرابی نیز در کار نیست.

تفاوت اعمال اکراهی و اضطرابی با اعمال اختیاری روشن است، چراکه هر چند هر سه گونه عمل از اقسام اعمال ارادی‌اند (و به تعبیری اعمال اضطرابی و اکراهی نیز در واقع ارادی‌اند ولی اختیاری نیستند) تفاوت اعمال اکراهی و اضطرابی با اختیاری در این است که گرچه پیش روی فاعل بیش از یک راه وجود دارد و فاعل می‌تواند هر یک از راه‌ها را با اراده خود برگزیند ولی با توجه به تهدیدهای بیرونی چه از ناحیه انسان‌های دیگر و چه از ناحیه طبیعت به یک معنا ناگزیر به انتخاب یک راه خاص است که اگر عامل تهدیدکننده انسان دیگری باشد عمل اکراهی نامیده می‌شود و اگر عامل تهدیدکننده طبیعت باشد عمل اضطرابی نام گرفته است. در هر صورت، هم عمل اکراهی و هم عمل اضطرابی، ارادی به‌شمار می‌آیند و جبری در کار نیست.

حال اینکه تامسون بارداری را به بارداری خواسته و ناخواسته تقسیم کرده است مرادش چیست؟ آیا بارداری ارادی و غیرارادی به معنای جبری را مدنظر دارد، بدین معنا که زن هیچ گونه نقش و اراده‌ای در بارداری ندارد و یا اینکه مراد از بارداری خواسته بارداری اختیاری است در مقابل بارداری اکراهی.

تامسون برای بارداری ناخواسته دو مصداق ذکر کرده است؛ یکی بارداری ناشی از تجاوز به عنف و دیگری بارداری با توجه به استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری. قسم دوم را نه می‌توان بارداری غیرارادی به معنای جبری دانست و نه غیراختیاری به معنای اکراهی، چراکه اولاً، اکراهی در کار نیست و تهدیدی از جانب کسی متوجه زن نیست و ثانیاً، غیرارادی نیست، چراکه خواسته و ناخواسته بودن عمل به آستانه آگاهی ما بستگی دارد و از آنجا که ما آگاهی کامل از وسایل جلوگیری از بارداری نداریم و علم پزشکی نیز عاجز است از اینکه تمامی وسایل جلوگیری از بارداری را در اختیار ما بگذارد، پس در واقع هر بارداری این‌چنینی‌ای خواسته و ارادی است، چراکه زن با انجام احتیاطات لازم باز هم احتمال بارداری را می‌دهد و همین میزان احتمال در خواسته و ارادی بودن بارداری کافی است. به بیان دیگر، اختیار امری ذومراتب است و در تمامی این موارد یک نحوه اختیاری در کار هست.

اما قسم اول، یعنی بارداری ناشی از تجاوز به عنف گرچه اکراهی به‌شمار می‌آید ولی غیرارادی نیست، بلکه می‌تواند ارادی باشد ولی از قسم اکراهی آن، چراکه همان گونه که در علم پزشکی اثبات شده است برخی از افعال بدنی ما بدون خواست و اراده ما تحقق نمی‌پذیرند، مانند قوه ماسکه که هرچند روده پر از فضولات باشد ولی تا خواست انسانی در کار نباشد مدفوع خارج نمی‌شود و ظاهراً این معنا در زن هنگام آمیزش نیز صادق است. بنابراین، می‌توان گفت که در موارد تجاوز به عنف، زن گرچه مورد تجاوز قرار گرفته است ولی فعلش غیرارادی نیست، بلکه ارادی اکراهی است. ممکن است در برخی از موارد تجاوز به عنف، عمل زن ارادی به نظر نرسد، اما از آنجا که محل بحث و مناقشه کردن در استدلال تامسون در اینجا مورد تجاوز به عنف نیست، از پرداختن به آن صرف نظر می‌شود.





۱۳.۴. تو و دانشمندی کاشف داروی نارسایی کلیه

فرض کنیم به جای ویولن نواز، دانشمندی قرار دارد که در صورت بهبود یافتن او سود بسیار زیادی نصیب مردم از جمله خود این شخص می‌شود که کلیه‌هایش در اختیار این دانشمند نیز هست. برای مثال، این دانشمند کسی است که در پی کشف و ساختن دارویی است که در صورت موفقیت نارسایی کلیه‌ها را بهبود می‌بخشد، ولی متأسفانه پیش از به ثمر رسیدن تحقیقاتش خود دچار نارسایی کلیه شده، به نحوی که در صورت عدم استفاده از کلیه‌های شما نه ماه دیگر خواهد مرد. آیا واقعاً به لحاظ اخلاقی مجاز است شما (که خود از فرآورده‌های تحقیقاتی او بهره‌مند می‌شوید) نه ماه صبر پیشه نکنید تا او بهبود یابد و با، به سرانجام رسیدن تحقیقاتش بشریت، و از جمله خود شما، از آنها بهره‌مند شود.

حتی اگر شما را نروده، بلکه شما و دیگران را از نارسایی کلیه این دانشمند باخبر ساخته باشند و کسی را داوطلب، طلبیده باشند آیا بر شما و بر هر کسی که این خبر به گوش او رسیده باشد اخلاقاً تکلیفی متوجه نیست که در راه نجات جان این دانشمند بکوشد حتی به قیمت نه ماه در بستر خوابیدن همراه او. متوجه شدن تکلیف به افراد در چنین مواردی علی‌البدل است؛ به این معنا که در صورت قیام یکی از افراد به انجام دادن چنین تکلیفی، تکلیف از دیگران ساقط است و در صورت عدم قیام به تکلیف همه افرادی که این تکلیف متوجه آنها بوده است اخلاقاً قابل سرزنش‌اند.

حال آیا این احتمال قوی نیست که ممکن است یکی یا تعداد بسیاری از این جنین‌های سقط‌شده در آینده دانشمندی بزرگ می‌شده‌اند و می‌توانسته‌اند سود بسیاری متوجه بشریت کرده باشند؛ به بیان دیگر، اگر مادران افرادی مانند ادیسون، اینشتین و ... بچه‌های خود را، به خصوص به جهت راحتی خود سقط کرده بودند، امروزه ما درباره آنها چگونه قضاوت اخلاقی می‌کردیم.

شاید اینکه تامسون مثالش را درباره موسیقیدانی مشهور می‌زند نه یک فرد معمولی، ناظر به همین باشد که لطف و کمک به موسیقیدان در واقع افراد بسیاری را خرسند می‌کند و آلا شایسته آن بود که مثالش را این‌گونه می‌زد، که ارادل و اوپاش برای نجات جان یکی از افرادشان به دلیل نارسایی کلیه شما را دزدیده و جریان خون او را به جریان خون شما وصل کرده‌اند (و

دزدی نیز با کار آنان بیشتر تناسب دارد) چون در چنین موردی شاید هیچ کس حاضر به کمک به چنین اراذل و اوباشی نباشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. مقاله تامسون با عنوان «در دفاع از سقط جنین» (“A Defense of Abortion”) نخستین بار در اولین شماره مجله *Philosophy and Public Affairs* در سال ۱۹۷۱ منتشر شد. این مقاله شاید یکی از نادر مقاله‌های این مجله باشد که نه تنها بارها تجدید چاپ شده و ارجاعات بسیاری به آن داده شده است، بلکه یکی از مؤثرترین و بانفوذترین مقاله‌های دانشگاهی است که تاکنون درباره سقط جنین منتشر شده است.

(Michael Levine and Damian Cox, (2006) “Violinists run amuck in South Dakota: Screen doors down in the badlands,” in: *Philosophical Papers*, 35, p. 267)

و تقریباً در بحث‌های جدی درباره سقط جنین در فلسفه آمریکایی-آنگلیبی ارجاعاتی به این مقاله و استدلال اصلی تامسون دیده می‌شود. (Ibid.) و ویلیام پرنٹ (William Parent) ویراستار مجموعه مقالات تامسون، در مقدمه‌اش بر *Rights, Restitution, and Risk: Essay in Moral Theory*, (1986), Cambridge: Harvard University Press,

مقاله تامسون را تنها مقاله‌ای می‌داند که تا سال ۱۹۸۶ در کل فلسفه معاصر بیشتر از هر مقاله دیگری به طور گسترده تجدید چاپ شده است. (See Louis P. Pojman and Francis J. Beckwith (ed.), *The Abortion Controversy*, 2th ed. (Wadsworth Publishing Company, 1998), p. 115) که همواره کوشیده است به ناقدان تامسون پاسخ گوید و استدلال او را تا اندازه‌ای اصلاح کرده است معتقد است این مقاله بیش از هر مقاله دیگری درباره سقط جنین مورد بحث قرار گرفته است David Boonin, *A Defense of Abortion*, (2003), p. 134 و به گفته کریستوفر کاکزور، مقاله تامسون مشهورترین مقاله‌هایی است که درباره سقط جنین نوشته شده است و بیشترین تجدید چاپ را در میان مقالات فلسفی قرن بیستم به خود اختصاص داده است

Kaczor, Christopher, *The Ethics of Abortion Women’s Rights, Human Life, and the Question of Justice*, p. 145.

۲. مری ان وارن می‌گوید: «جوڈیث تامسون، در واقع، تا آنجا که من می‌دانم تنها نویسنده‌ای است که به‌طور جدی در این فرض مناقشه کرده است؛ او استدلال می‌کند که، حتی اگر ما ادعای مخالفان سقط جنین را مبنی بر اینکه جنین انسان است، با حق حیاتی همانند سایر انسان‌ها، بپذیریم، باز هم می‌توانیم اثبات کنیم که دست کم در برخی موارد و شاید در بیشتر موارد زن هیچ وظیفه اخلاقی‌ای در مورد به پایان رساندن بارداری ناخواسته ندارد.»

Warren, Mary Anne. “On the Moral and Legal Status of Abortion,” in: Tom L. Beauchamp and Leory Walters (ed.), *Contemporary Issues in Bioethics*, p. 223.





۳. در واقع استدلال تامسون مشکل خاصی پیش روی مخالفان سقط جنین می‌نهد. چون یکی از مهم‌ترین مقدمه‌های استدلال آنها را مبنی بر اینکه جنین از لحظه لقاح انسان است (و در نتیجه سقط جنین از همین‌رو جایز نیست) را مسلم فرض می‌گیرد و با این حال سقط جنین را به لحاظ اخلاقی مجاز می‌داند. (Beckwith, Francis. *Defending Life: a Moral and Legal Case against Abortion Choice*, p. 172) (Gregory Koukl از مخالفان سقط جنین می‌گوید زمانی که برای نخستین بار استدلال تامسون را در حال راندگی از یک میز گرد رادیویی شنیدم آنقدر شوکه شدم که نزدیک بود مجبور به متوقف کردن ماشین شوم. Koukl, Gregory. "Unstringing the Violinist," *Stand to Reason*, <http://www.str.org/site/News2?page=NewsArticle&id=5689> cited from: Poupard, Richard J., (2007) *Christian Research Journal*, in: volume 30, number 4.
4. see Beckwith, Francis J., (1992) "Personal Bodily Rights, Abortion, and Unplugging the Violinist," *International Philosophical Quarterly*, IPQ 32, no. 1 Issue 125, pp. 112-114, and footnotes 14 and 18; Schwartz, Stephen, (1990) *The Moral Question of Abortion*, Chicago: Loyola University Press, p. 118 and Wreen, (1992) Michael, "Abortion and Pregnancy Due to Rape," in: *Philosophia*, 21 (3-4), pp. 206-207.
۵. باروخ برادی در مقاله‌ای دیگر با عنوان «تامسون: در باب سقط جنین» به این تمایز با ذکر مثالی دیگر پرداخته است. وی می‌گوید فرض کنید جنین جان مادر را تهدید می‌کند. آیا ما حق داریم میان نجات دادن جان جنین و نجات دادن جان مادر دست به انتخاب بزنیم و آیا مادر چون مالک بدن خود است حق تقدم دارد؟ از نظر برادی، حق زن به بدنش هیچ ربطی به مثال مورد بحث ندارد، چرا که در اینجا باید میان نجات دادن جان زن از طریق کشتن جنین و نکشتن جنین و در نتیجه عجز از نجات دادن جان زن دست به انتخاب زد.
- Brody, Baruch, "The Morality of Abortion," in: Tom L. Beauchamp and Leory Walters (ed.), *Contemporary Issues in Bioethics*, p. 339.
6. "Abortions and Distortions"
- 7 "Abortions and Distortions: An Analysis of Morally Irrelevant Factors in Thomson's Violinist Thought Experiment," p. 6.

1. Beckwith, Francis J., (1992), "Personal Bodily Rights, Abortion, and Unplugging the Violinist," in: *International Philosophical Quarterly: IPQ* 32, no. 1 Issue 125.
2. ———, (1996), "Arguments from Bodily Rights," in: Francis J. Beckwith (ed.), *Do The Right Things Dialogue on the Moral and Social Issues of our Time*, Jones and Bartlett Publisers.
3. ———, (2007), *Defending Life: a Moral and Legal Case against Abortion Choice*, Cambridge University Press.
4. Boonin, David, (2003), *A Defense of Abortion*, Cambridge University Press.
5. Brody, Baruch, (1989), "The Morality of Abortion," in: Tom L. Beauchamp and Leory Walters (ed.), *Contemporary Issues in Bioethics*, Wadsworth Publishing Co Inc; 3rd ed.
6. Davis, Nancy "Abortion and Self-Defense," (1984), in: *Philosophy and Public Affairs*, Vol. 13, No. 3.
7. Kaczor, Christopher, (2011), *The Ethics of Abortion Women's Rights, Human Life, and the Question of Justice*, Routledge.
8. Koukl, Gregory, (2007) "Unstringing the Violinist," Stand to Reason, [http://www.str.org/site/ News2?page=NewsArticle&id=5689](http://www.str.org/site/News2?page=NewsArticle&id=5689) cited from: Richard J. Poupard, *Christian Research Journal*, volume 30, number.
9. Levine, Michael and Cox, (2006), Damian, "Violinists Run Amuck in South Dakota: Screen Doors down in the Badlands," in: *Philosophical Papers*, 35.
10. Lotz, Mianna, (2005) "Ethical Arguments Concerning the Moral Permissibility of Abortion," National Foundation for Australian Women.
11. Pojman, Louis P. and Beckwith, Francis J. (ed.), (1998), *The Abortion Controversy*, 2tn ed., Wadsworth Publishing Company.
12. Poupard, Richard J., (2007) "Suffer the Violinist: Why the Pro-abortion Argument from Bodily Autonomy Fails," *Christian Research Journal*. Vol. 30. No. 4.
13. Schwartz, Stephen, (1990), *The Moral Question of Abortion*, Chicago:



Loyola University Press.

14. Sterba, James, (1980), "Abortion, Distant Peoples and Future Generations" in: *The Demands of Justice*, Notre Dame: University of Notre Dame Press, (Pavlishek, 1998).
15. Thomson, Judith Jarvis , (1971) "A Defence of Abortion" in: *philosophy and Public Affairs*, No 1.
16. Warren, Mary Anne, (1989), "On the Moral and Legal Status of Abortion," in: Tom L. Beauchamp and Leory Walters (ed.), *Contemporary Issues in Bioethics* , Wadsworth Publishing Co Inc; 3rd ed.
17. Wreen, Michael, (1992) "Abortion and Pregnancy Due to Rape," in: *Philosophia*, 21 (3-4).



تصویر

سال شانزدهم / شماره دوم